

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که ایشان داشتند در مقدمات مفوته بود. به مناسبت مقدمات مفوته وارد تعلم شدند که وجوب تعلم از قبیل مقدمات مفوته باشد. و ما هم عرض کردیم که مقدمات مفوته ثابت نیست. به هر حال، ایشان نتیجه می گیرند در آخر کار که وجوب تعلم ثابت است برای اینکه احکام را انجام بدهد. الا ان الکلام در نکته ی بعدی این است که آیا مسائلی را که عام البلواست فقط یاد بگیرد یا اگر احتمال ابتلا هم می دهد باید یاد بگیرد؟ ایشان بعد از کلامی طولانی در باب احتمال، به نسبت طولانی صحبت کردند، استصحاب عدم ابتلا را جاری کردند و گفتند از قبیل تشریع هم نیست و دو نکته ذکر کردند که با احتمال هم واجب باشد.

عرض کردیم بحث تعلم، یک قسمتش بعید نیست که وجوب نفسی باشد آنجایی که قدرت برای آن متوقف است؛ مثل مسئله ی قرائت. انسان اگر مخارج حروف را یاد نگیرد، اینکه بتواند مخارج حروف را درست ادا بکند خلاف ظاهر است. اما مثل مسائل سجده و رکوع و سجود، آنها وجوبش طریقی صرف است. بعید نیست این طور باشد.

و بعد ایشان، مرحوم مقرر قدس الله سره می فرمایند که استاد در دوره ی سابق، دوره ی سابق همین کتاب، فرمودند در دوره ی سابق، صفحه ۲۰۸، کان بناؤه فی السابق تفصیل بین ما تعم به البلوی و تعم البلوی و ما لا تعم من حیث وجوب التعلم فی الاول دون الثاني. و علیه جری فی رسالته العملية، لکن لما وصل البحث الی هذا المقام توقف فی ذلک، بل عرب عدم تفصیل و ان احتمال یکفی فی حکم العقل بوجوب نه، درست نیست این مطلبی که ایشان... این جایی که اینجا رسیدند درست نیست. همان مطلب سابقشان درست است.

بعد فرمودند هذا تمام الکلام فی المقدمات المفوته و ما يلحق بها من وجوب التعلم و تحصيل. خلاصه ی بحث به این طولانی که از اول ما متعرض شدیم، انّ وجوب بعض المقدمات قبل الوقت لا يتوقف على القول بالواجب المعلق. واجب معلق عرض کردیم مرحوم صاحب فصول قائل به واجب معلق شدند در جایی که وجوب استقبالی است لیکن، وجوب فعلی است یعنی تصویر را اینگونه کردند که ممکن است وجوب فعلی باشد، واجب استقبالی باشد و مثال معروف آن هم همان حج بود که اگر مستطیع شد و عرض کردم استطاعت به پنج چیز محقق می شود: یکی به زاد و راحله. البته این استطاعت را، همان طور که کراراً و مراراً عرض کردیم، اینجا هم باز عرض می کنم، استطاعت را به معنای قدرت گرفته اند و این قدرت را چون در لسان دلیل آمده، قدرت شرعی گرفته اند به خلاف قدرت عقلی.

آن چیزی که در تکالیف به طور کلی معتبر است، قدرت عقلی است. عرض کردم معروف بین علمای اسلام، شرایط عامه‌ی تکلیف پنج، چهار تاست: بلوغ و عقل و قدرت و علم. علمای شیعه چون مسئله‌ی علم را مستلزم تصویب بود، خارج کردند، شد سه تا. اخیراً عده‌ای قدرت را هم خارج کردند که قدرت هم جزو شرایط تکلیف نیست. تکلیف از قبیل خطابات قانونی است، ناظر به قادر و غیر قادر نیست. عامه‌ی مکلفین را می‌گیرد. بله اگر تکلیفی برای عامه‌ی مکلفین غیر مقدور بود، درست است. اما اگر برای عامه‌ی مکلفین مقدور بود و برای یک شخص خاصی غیر مقدور بود، آن تکلیف هست، نهایت چون مقدور نیست، عجز، عذر است والا قدرت شرط است.

عرض کردیم بعضی‌ها هم قائل به تفصیل هستند بین قدرت به طور طبیعی در فعل و بین قدرت در باب اجتماع امر و نهی، در باب تزامم و دوران امر. آن قدرت را، قدرت در باب تزامم را قبول کردند، قبول نکردند، در فعل امر قبول کردند. در مطلق امر قبول کردند. و انصاف قصه این است که این مسئله چون فروعش را نوشتیم، متعرض شدیم، دیگر تعرض نمی‌خواهیم بکنیم. این مسئله روشن نیست. همان که گفتند قدرت جزو شرایط عامه‌ی تکلیف است، حرف بدی نیست و باز هم عرض کردیم در جلد سه محاضرات، مرحوم آقای خویی، حال چطور شده از زبان ایشان جاری شده، ایشان در آنجا گفتند قدرت شرط نیست، عجز، مانع عذر است. در کل کتاب‌ها و نوشتارهای ایشان فقط همین مورد است، مورد واحده جای دیگری هم این مطلب را فرمودند.

و لذا هم احتمال سهو دارد که یک جا این مطلب را فرمودند که قدرت شرط نیست، عجز، عذر حساب می‌شود. اگر عاجز بود، معذور است، نه اینکه قدرت شرط باشد. آن هم مطلق است، فرقی نمی‌کند. لیکن عرض کردم مشهور از مبنای ایشان در همه‌ی جاها قدرت را شرط می‌دانند. این یک مورد ایشان از قاعده خارج شده‌اند.

این راجع به این مطلب. خود مرحوم نائینی هم از کسانی است که قدرت را شرط می‌داند، نه فقط قدرت در مطلق اوامر، در باب تزامم هم شرط می‌داند و لذا مسائل تزامم را پیش کشیده به خاطر عدم قدرت. یعنی یک دفعه اصلاً انسان قادر بر عمل نیست، یک دفعه قادر بر عمل هست لیکن متزامم، تزامم پیدا کرده با یک عمل دیگر، الان قادر نیست. در مسجد داخل شده، نجاست می‌بیند. قادر بر ازاله‌ی نجاست هست، لیکن اگر بخواند نماز بخواند قادر نیست. این عدم قدرت ناشی از تزامم است. یک دفعه عدم قدرت ناشی از تزامم است، یک دفعه عدم قدرت ناشی از... مثلاً عاجز است کلاً از، مثلاً تیمم، وضو عاجز است، کلاً از وضو عاجز است، از تیمم عاجز است، فاقد الطهورین است، اصلاً قدرت ندارد. اینجا می‌گویند خطاب هست، خطاب "صل مع الطهور"، "لا صلاة الا بطهور"، خطابش هست، لیکن معذور است چون قدرت ندارد، نه تیمم می‌تواند بکند نه وضو بگیرد.

فرض کنید در یک اتاق آهنی او را حبس کرده اند، چیزی هم نیست، حتی یک سنگی هم نیست که رویش تیمم بکند. این در اینجا به اصطلاح می گویند این قدرت دخیل است. اما قدرتی که از ناحیه ی تزاحم بیاید، چون به اصطلاح در مورد پیدا شده، این دخیل نیست در خطاب. حالا به هر حال، صحبت هایی که شده، طرفین حالا طول می کشد یک مقداری. در محل خودش ان شاء الله. محل تزاحم که بیاید آنجا بحث می کنیم. ما هم که البته تزاحم را کلاً قبول نکردیم. گفتیم ظاهر اصحاب و ظاهر اهل سنت تمام آنها را تعارض می دانند. مبنای اصحاب ما به نظرم ابتدایش هم این کلام از یک حاشیه ای دارد، یک کلامی دارد محقق ثانی در حاشیه ی قواعد، در شرح قواعد، به نظرم از آنجا شروع شده باشد که فرق گذاشتند بین تزاحم و بین تعارض. تعارض را به مقام تشریع زدند، تزاحم را به مقام امثال زدند. تزاحم در مقام تشریع نیست، در مقام...

یکی از حضار: بعد از حکم و قبل از حکم.

آیت الله مددی: بله دیگر. قدرت بر مقام امثال، اگر عجز در مقام امثال پیدا شد، تزاحم می گویند. یعنی اگر اختلاف بین دو دلیل، اختلاف بین دو دلیل در مقام امثال پیدا شد، مثلاً دلیل داریم که نماز اول وقت خیلی ثواب دارد. از طرف دیگر دلیل داریم که مثلاً نجات دادن جان مسافر یا ادای دین کسی که متمکن است، از آن طرف هم داریم صلات جماعت خیلی ثواب دارد. حالا ایشان اگر بخواهد صلات جماعت بخواند باید بعد بخواند. بخواهد اول وقت بخواند صلات جماعت را نمی خواند. این دو تا را با همدیگر نمی تواند جمع بکند. این در مقام امثال است. این در مقام امثال است. به این می گویند تزاحم. حالا اینجا در مستحبات، در واجبات هم هست، فرقی نمی کند.

آن چیزی که به مقام امثال برمی گردد، مرحوم نائینی تزاحم اسمش را گذاشته و آن چیزی که به مقام جعل برمی گردد، اسمش را تعارض گذاشته اند. نمی دانیم شارع، جعل وجوب برای نماز جمعه در زمان غیبت کرده یا نکرده؟ این را می گویند تعارض. و مرجحاتی برای تزاحم و مرجحاتی برای تعارض ذکر کرده اند آقایان. یک مرجحاتی برای تعارض است، یک مرجحاتی هم برای تزاحم است. البته گفته شده که مرجحات باب تزاحم، پنج تا ذکر کرده اند باب تزاحم را. مرجحات باب تزاحم برگشتش به همان اهم و مهم است. حالا مصادیقش بیشتر است. چهار تای دیگر مصادیق آن هستند. برگشتشان به همان اهم و مهم است. آن چیزی که اهم باشد مقدم است بر آن چیزی که مهم است. حالا نحوه ی تقدمش چگونه است، این هم همان مباحث معروف سنگین اجتماع امر و نهی است که دیگر جایش اینجا فعلاً نیست. مباحثی که علمای ما بحث کردند خوب انصافاً هم خیلی بحث های خوبی کردند. اهل سنت اصلاً در این بحث ها وارد نشده اند.

عرض کنم خدمت با سعادتان که ایشان فرمودند که بعضی از مقدمات اگر حج وجوبش فعلی باشد، چون ظاهرش این است که وجوب فعلی نیست اما واجب استقبالی است. چون یک مشکلی بود. من اگر استطاعت پیدا کردم و استطاعت پیدا... گفتم عرض کردم استطاعت را اینجا عرض کردم، پنج تاست: یکی زاد است، یکی راحله است، یکی صحت و سلامتی جسد است، یکی هم امنیت طریق است، یکی هم رجوع الی المؤمنه یعنی بتواند به زندگی خودش بعد از سفر برگردد این را گفتند استطاعت. بقیه‌ی امور را برگردانند به تراحم. این نکته‌ای دارد. بقیه‌ی امور را، مثلاً گفتند اگر می‌داند سفر حج برود فرزندش فاسد می‌شود، می‌داند اگر سفر حج برود خانه‌اش را دزد می‌زند، اینها را برگردانند به تراحم.

من عرض کردم بعضی‌ها تصویری کردند اینها را هم برگردانیم به استطاعت. مجموعه‌ی این امور اسمش استطاعت است. مجموعه‌ی این امور، مجموعاً می‌داند که سفر برود کاری نمی‌شود و غیره، کل این مجموعه اسمش استطاعت است. لیکن آقایان گفتند نمی‌شود چون بحث استطاعت برای سفر است، آن چیزی که در سفر تأثیر دارد. اینها در سفر تأثیر ندارند. اینها بینشان دوران، تراحم پیدا می‌کنند باز هم. خوب این بحث‌ها گذشت. لذا اینها گیر کرده بودند ما چطور می‌توانیم بگوییم وقتی می‌گفتند حج وجوبش همان روز نهم است، روز عرفه است، از الان مقدمات حج را انجام بدهد، چرا؟ این گیر کرده بودند آقایان.

لذا مرحوم صاحب فصول برای حل مشکل، راهی را پیدا کرد به نام واجب معلق در مقابل واجب مشروط و مطلق، یک قسم دیگری پیدا کرد. اسمش را واجب معلق گذاشت یا وجوه معلق گذاشت. آن اینکه وجوب فعلی باشد، واجب استقبالی باشد. با این ترتیب این مشکل را حل کرد. گفت اگر مستطیع شد، الان وجوب حج برایش آمده است اما زمان ادای حج در نهم ربیع، نهم ذی حجه است. از بس که این نهم ربیع را گفتیم در ذهن ما نهم ربیع مانده. نهم ذی حجه است. واجب، زمان واجب آن وقت است. این صحبتی است که صاحب فصول کرده. بعضی‌ها از قبیل شرط متأخر می‌دانند، یعنی به اصطلاح اینها از قبیل شرط هستند لیکن برای حجتی که متأخر است و بعضی‌ها هم گفتند یا واجب معلق می‌گوییم یا شرط متأخر. مرحوم نائینی گفت هیچ کدام را نمی‌گوییم. نه واجب معلق می‌گوییم کما فی الفصول، نه بینهما می‌گوییم کما فی الکفایه.

لذا مرحوم نائینی راه دیگری رفت، متمم الجعل اسمش را گذاشت. که این خود خروج و مقدمات و اینها خودش یک جعل مستقل دارد. یعنی انسان وقتی می‌داند که این واجب در زمان خودش فوت می‌شود، عقل حکم می‌کند مقدمات را از قبل انجام بدهید. مثلاً می‌داند که الان اگر آهن نخرد، ده ماه دیگر آهن پیدا نمی‌شود. ساختمان هم که می‌خواهد شروع کند ده ماه دیگر شروع می‌کند. از الان آهن را

می خرد، خب می داند پیدا نمی شود. این به حکم عقل است. آن وقت این متمم الجعل شد، خودش دیگر تکلیف مستقلی نیست، متمم الجعل اول است. این متمم الجعل به این معناست. مرحوم نائینی تعبیر متمم الجعل را به این جهت به کار می برد. متمم الجعل خودش جعل دارد اما این جعل خودش دارای ملاک نیست، ملاکش مندک در ملاک آن جعل اولیه است. لذا اگر انجام نداد، دو تا عقاب ندارد، عقاب اینکه ترک حج کرده، نه ترک مقدمات. ایشان هم از راه وجوب، از راه جعل متمم الجعل وارد شدند. مرحوم نائینی.

لذا ایشان فرمودند که بله، لا يتوقف على القول بالواجب المعلق او على احد الامرین كما تقدم. این تقدم در این بحثی که ایشان که ایشان متمم الجعل قائل شدند. ما هم عرض کردیم ظاهراً این مباحث خیلی به جای درستی نمی رساند. اصل مطلب که مسئله حج است، عرض کردیم اینها در حج گیر کرده بودند. حج اصولاً واجب مشروط نیست، ثابت نیست واجب مطلق است. اصلاً ثابت نیست واجب مشروط باشد که حالا بگوییم این واجب مشروط نمی شود پس بگوییم واجب معلق. حج واجب مطلق است.

یعنی هر کسی به هر نحوی روز عرفه در زیر، در عرفات باشد، برایش حج واجب است. در میقات باشد حج برایش واجب است. به هر نحوی حالا، متسکعاً باشد، غیر متسکع. شنیده ام بعضی از معاصرین هم همین قول را اختیار کردند. نمی دانم، نسبت نمی دهم. حج به هر نحوی انجام شد، آنها می گویند اگر متسکعاً با زحمت و اینها حج رفت، دو مرتبه وقتی مستطیع شد، دو مرتبه انجام بدهد. بدون استطاعت حج واجب نمی شود. به نظر ما اعتبار به این نیست. اعتبار به این است که این شخص در آنجا باشد. حالا یک پیغمبری، یک دعایی خواند، ایشان روز عرفه، شب عرفه در میقات بود. خب فرقی نمی کند، باید انجام بدهد. حج واجب مطلق است اصولاً، واجب مشروط نیست. این سرش هم این بوده که از آیه مبارکه این مطلب را درآورده اند: "لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً".

و عرض کردیم این قدرت، قدرت شرعی نیست که آقایان گفتند. اصلاً نیست، نمی دانم چرا این طور؟ می گویند همش مسلم است که گفتند قدرت، قدرت شرعی است. این دارد "استطاع"، "استطاع" معنای قدرت نیست. "استطاع" معنای سهولت است، طوع اراده است، سهل باشد و این سهولت هم به سفر خورده. سفر برای او سهل و آسان باشد. سفر برای او سخت نباشد و لذا زاد و راحله گفته اند. می تواند طرف پیاده برود، با یک زحمتی خودش را برساند. گفتند نه، بر تو حج واجب نیست، نمی خواهد پیاده بروی. راحله باید داشته باشی. مرکب، هر زمان مرکب مناسب زمان خودش، الان هواپیما، یک زمان ماشین، یک زمان اسب، یک زمان الاغ، یک زمان کجاوه، الی آخره. به حسب آن زمان. نمی خواهد که شما پیاده به اصطلاح برای حج مشرف بشوید، ولو توانایی داشته باشید. مهم این است که به اصطلاح این سفر، ببینید دقت کنید "من استطاع اليه سبيلاً". من نمی دانم چرا آقایان این سبیل را چرا فراموش کردند.

به قول معروف انگار زیر سیلی رد کردند. "استطاع الیه سیلاً"، سبیل یعنی سفر. فرق بین حج و بین نماز این است که نماز متوقف بر سفر نیست، حج متوقف بر سفر است. فرقی همین است. والا حج وجوبش مطلق است، مشروط نیست. این مطالبی که فرمودند، ماشاء الله کتاب های اخیر پر شده، اینها هیچ کدام به نظر من محصلی ندارد. قدرت هم اینجا قدرت عقلی گرفته اند. اصلاً اینجا بحث قدرت مطرح نیست. استطاعت است. استطاعت معنای طوع اراده بودن، یعنی آسان بودن، یعنی سهل بودن، یعنی راحت بودن است. راحله، زاد هم به معنای اینکه توشه ی کافی داشته باشی، در راه گدایی نکنی، در راه زجر نکشی، در راه روزه نگیری، زجر نکشی. مراد این است سفر برای شما آسان باشد. "استطاع الیه..."، ظاهر آیه ی مبارکه این است دیگر. قدرت نیست.

اگر قدرت بود، مثلاً "من لم یقدر..."، مثل آیه ی "فلم تجدوا ماءً". در کفایه آمده "فان لم تجدوا..."، گفتیم "فان لم تجدوا" در قرآن نیست. "فلم تجدوا ماءً"، این "لم تجدوا" اگر به معنای "لم تقدروا علی ماءً" باشد، نه به معنای وجدان. اینجا قدرت را می شود قدرت شرعی گرفت که آقایان هم گرفته اند، برایش قیودی آوردند، مثلاً اگر در بیابان بود، "غلوۃ سهم او سهمین".

یک نکته ای را هم مناسب این "غلوۃ سهم" بگویم، این تیراندازی به اندازه پرتاب یک تیر، این خیال نکنید افراد چون مختلف هستند، پس این مقدار فحص مختلف است. البته روایت "غلوۃ سهم" را از سکونی نقل کرده اند، ما هم قبول نداریم. همان مقدار فحص عرفی است. مقدار فحص عرفی دور و بر بیابان است. احتمال می دهد پنج فرسخ آب باشد، بتواند برود خودش را برساند با... اینکه حتماً "غلوۃ سهم او سهمین" باشد، این تعبد می خواهد، تعبد ثابت نیست. روایت مشهور شده اما به نظرم اصل ندارد، قبولش نمی شود کرد.

یکی از حضار: قدرت مالی نباشد چگونه این مسیر سهل و آسان خواهد شد؟

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: اگر قدرت مالی نباشد... مال... استطاعت یعنی مال. اگر نباشد چطور آسان می شود این سفر؟

آیت الله مددی: خب من می گویم نمی شود دیگر. خب گفتیم شرایط استطاعت را گفتیم. یکی اش زاد و راحله بود. اگر قدرت مالی نباشد آسان، سفر آسان... دقت کردید؟ اصلاً این حرف هایی که آقایان زده اند به نظر من عجیب و غریب است اصلاً. اینجا قدرت شرعی است، بحث قدرت شرعی اینجا اصلاً مطرح نیست. من نمی دانم چرا این حرف را آقایان فرموده اند. اینقدر بحث کرده اند واجب معلق و شرط متأخر و این با آن در افتاده و مرحوم نائینی متمم الجعل و هیچ کدام از اینها را نمی خواهد. کلاً این بحث ها نیست.

روایت صحیحی از عمر بن اذینه دارد که از عمره سؤال می‌کند: "هل العمرة مفروضة؟ قال عليه السلام: نعم. قال الله تعالى: و اتموا الحج و العمرة لله". این آیه دلالت بر وجوب حج دارد. این در آن قید ندارد که. "و اتموا الحج و العمرة لله". عرض کردیم "اتموا" را چند جور معنا کرده‌اند. یک جور و دو جور معنا نکرده‌اند. یکی اینکه وجوب اتمام، اگر در حج وارد شدید ولو مستحباً، واجب است اتمام. لیکن ظاهر آیه مبارکه "اتموا"، عرض کردیم این "اتموا" یک مشکلی دارد که در لغت عرب معانی متعدد دارد که من توضیحاتش را یک وقتی عرض کردم. "اتموا" در اینجا یعنی "اثبتوا بالحج الاثم تامتین"، یعنی "اتموا" یعنی "تامتین". چون "تمام" که گفته می‌شود، گاهی اوقات مراد از "تمام"، آن جزء اخیر را نگاه می‌کنند، گاهی اوقات از "تمام"، کل عمل را نگاه می‌کنند تا آخر. عمل تا آخر باشد و اینکه می‌گوید "کتبت الیه"، به خاطر این بوده که عده‌ای می‌گفتند عمره سنت است، "سنة قالها رسول الله". لذا از امام سؤال می‌کند که عمره هم به کتاب الله واجب بوده؟ امام فرمودند: نعم. عمره هم به کتاب الله واجب است. مفروضه یعنی فرض، در اینجا در مقابل سنت است. آیا عمره سنت است؟ امام فرمودند نه، عمره فریضه است. چون خدا در قرآن می‌فرماید: "و اتموا الحج و العمرة لله". دقت کردید؟ "اتموا الحج و العمرة لله". پس عمره هم مفروض است.

و لذا عده‌ای فتوا دادند که اگر کسی نیابت رفت و بعد از اعمال نائب، چون هنوز تمکن دارد، یک عمره هم برای خودش انجام بدهد. چون عمره یک عمل مستقل است، وجوب مستقلی دارد. یک عمره هم برای خودش انجام بدهد. چون "اتموا"، عمره وجوب دارد، وجوبش هم به کتاب ثابت است. یک عمره هم برای خودش انجام بدهد. لیکن خب عرض کردیم در روایت پیغمبر اکرم فرمودند: "دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة". این دلیل نداریم که عمره جداگانه از حج باشد. عمره باید متصل به حج باشد. جداگانه بودنش دلیل خاص دیگری می‌خواهد. عمره واجب هست، لیکن به سنت رسول الله "دخلت العمرة في الحج". لذا اگر حج را تمام کرد، واجب نیست برایش عمره انجام بدهد.

شنیده‌ام فتوای بعضی از معاصرین این است که واجب است برایش برای خودش عمره انجام بدهد. چون حالا که تمکن دارد، اینجا رسیده است دیگر. مخصوصاً سابقاً می‌رفتند برای تنعیم. تنعیم خب الان داخل مکه شده است. ما سابقاً که می‌رفتیم حج، تنعیم فاصله‌ای با مکه داشت. الان نه، خیلی قبل از تنعیم مکه رسیده است. خیلی از تنعیم رد می‌شوید مکه، حدود مکه است. این نزدیک‌ترین، به اصطلاح "ادنی الحل" است. عرض کردیم آنجا به حج، یک حدود حرم داریم، این را حضرت ابراهیم قرار دادند. یک مواقیت داریم، این را رسول الله قرار دادند. این دو تا با هم فرقی این است. تنعیم جزو "ادنی الحل" است. تنعیم جزو "ادنی الحل" است. یک جای دیگری هم هست، دیده‌ام آقایان به من می‌گفتند ما الان نمی‌بینیم، سابقاً با ماشین می‌رفتیم، الان بیشتر با قطار می‌برند از مکه تا جده را. ما با ماشین که می‌رفتیم،

دست راست جاده نوشته بود "شمیسی". این "شمیسی" هم "ادنی الحل" است. من نفتم خب، چند سال موفق نشده‌ام. شنیده‌ام دارند آماده‌اش می‌کنند میقات بشود. این هم "ادنی الحل" است. این همان حدیبیه است، صلح حدیبیه اینجا شده است، همین "شمیسی". این "شمیسی"، حدود به نظر ۳۰ کیلومتر با مکه فاصله دارد. چون بین مکه و جده ۷۰ کیلومتر است. این تقریباً اوایل راه است، شاید ۲۵، ۲۰ کیلومتر با مکه فاصله دارد، نزدیک‌های مکه است.

این حدیبیه هم، البته ضبط صحیح آن "حدیبیه" است. یعنی تشدید ندارد. "حده"، "احدب" مردی که گوژپشت است. پشتش گوژپشت است، "احدب" می‌گویند. زمین، قسمتی که آمده بالا، "حدبة الارض" می‌گویند. مثل آدم گوژپشت. این چون یک تپه کوچکی بوده، حدیبیه یعنی تپه کوچک، گوژپشت کوچک به اصطلاح. گوژپشتی مثلاً این طوری به فارسی. علی ای حال، اینجا حدیبیه است و اینجا را می‌خواهند میقاتش بکنند. بعضی از اعلام هم اعتقاد داشتند چون جده محاذی جحفه نیست. حالا بعضی‌ها نوشته‌اند جده قبل از جحفه است، به ذهن من این است که جده بعد از جحفه است، قبل از جحفه نیست. و چون هواپیما به هر حال ما که می‌رویم، مجبوریم از میقات و محاذی میقات، از جحفه هم رد بشویم، محاذی جحفه هم رد بشویم، لذا اینها پیشنهاد دادند که حالا که رد شدیم، برویم همان "ادنی الحل" احرام ببندیم. آقایان ایرانی‌ها الان که به جده می‌روند، در جحفه احرام می‌بندند. در سابق بنا به این بود یک منطقه‌ای است که می‌گفتند این محاذی جحفه است به نام "حده". الان نمی‌دانم "حده" کجاست. من بعضی از سفرنامه‌های سابق که نوشته‌اند، عکسی هم گذاشته‌اند، درخت و خرما و اینها هست، نوشته‌اند به عنوان "حده". گفتند از اینجا، این می‌شود محاذی جحفه. محاذی جحفه این است، نه خود جده. اما الان آقایان ایرانی‌ها می‌روند جحفه. این یک مقداری خلاف قاعده است چون محاذی نیست. بعضی‌ها تصور کردند قبل از میقات است، قبل از محاذی است. وقتی به محاذی رسیدند، احرام... من به نظرم فکر می‌کنم بعد از محاذی است، نمی‌دانم. به هر حال باید در نقشه...

یکی از حضار: آقای سیستانی گفتند بیرون از حرم است ولی این مرکز موضوع شناسی ظاهراً طبق نقشه و اینها گفتند داخل حرم است.

آیت الله مددی: من هم عقیده‌ام همین است، داخل است. داخل حرم یعنی حد جحفه میقات است.

آن وقت لذا بعضی‌ها معتقدند به اینکه اگر جده رفت، برود "ادنی الحل". اصلاً از جده احرام، از جحفه احرام نبندد. و شنیدم البته عرض کردم سماعاً، این شمیسی را دارند آماده میقات می‌کنند. چون همین جحفه هم سابقاً عرب‌ها نمی‌رفتند. اصلاً کسی، فقط ایرانی‌ها می‌رفتند. راهش هم بسیار راه بدی بود، یک راه خاکی بود. حالا ما که رفتیم، راننده‌ی مصری بود، نمی‌شناخت اصلاً راه را، نمی‌شناخت.

ما یک مقداری از جحفه رد شدیم، گفتیم اشتباه آمدیم، باز برگشتیم، یک راه خاکی بدی هم بود خیلی. آنجا هم یک چیز عجیب و غریبی بود، یک مسجد خیلی کوچکی و چند تا، یکی دو بشکه آب بود. با همین ها احرام می بستند. اکنون تشکیلات بسیاری پیدا کرده، شهرکی شده، برای خودش اوضاع خیلی پیدا کرده است. آن اوضاعی که ما رفتیم، مخصوصاً برگشتن هم آمد که باز بدتر شد. به هر حال نمی خواهم شرح سفر حج بدهم. البته حج اول من در زمان طاغوت بود، در سال ۵۶ بود.

در حج اول ما که رفتیم، اصلاً این این طوری بود، یعنی وضعی که داشت، این سفری هم که مرحوم آقا موسی صدر هم آمد، تصادفاً با هم عکس داریم با ایشان در آن حج اول. با ایشان عکس داریم که ایشان بعد از سفر حج که برگشت، دیگر ناپدید شد و رفت سر مسالهی کذا.

غرضم به هر حال، آن حج اول آنجا بود، خیلی به یک زحمتی راننده جحفه را پیدا کرد. دیدیم آنجا هیچی نیست. الان نه، حمام و توالت و حمام و برای غسل کردن و خیلی شرایطش کلاً عوض شده است، اصلاً از زمین تا آسمان عوض شده است. به هر حال راه بسیار خوبی، اسفالت و شناختند و به اصطلاح دارند تقریباً می شود گفت یک شهرکی شده است. خود جحفه در اساس شهر بوده است. جحفه، به اصطلاح به آن "مهیع" هم گفته می شده است چون سیل آمده و خرابش کرده، جحفه گفته اند. والا خودش در اساس شهر بوده است. علی ای حال، به هر حال، از آن روایت معلوم می شود وجوب حج و عمره مطلق است. ولی یک نکته ای را هم عرض کنیم، این ثانویه و جانبی است که حالا به روایت عمر بن اذینه اشاره کردیم. من کراراً عرض کرده ام که عمر بن اذینه که نامه می نویسد به حضرت و سؤال می کند، در کتاب شیخ طوسی منفرداً آمده است که اسم ایشان محمد است، اسم پدرش عمر است. خودش را به اسم پدرش گذاشته است. نجاشی این مطلب را ندارد و ما عرض کردیم خیلی خوب است منفردات شیخ طوسی تحقیق بشود. این از منفردات شیخ طوسی است در رجال. مثال می خواهم برایتان بزنم، این از منفردات شیخ طوسی است. شیخ طوسی نوشته است که ایشان اسمش محمد است. نجاشی ندارد. اما این قابل بررسی است الحمدلله. این مطلب در کتاب کشی آمده است، شیخ از کشی گرفته است و ظاهراً نجاشی چون معتقد بوده کشی اغلاط زیادی دارد، ظاهراً این را جزو اغلاط کشی حساب کرده است. دقت کردید؟ از اینکه نجاشی نیاورده است، غفلت نیست. ظاهراً جزو اغلاط نجاشی حساب کرده است، به لذا در کتابش نیاورده است.

یک نکته، نکته ای دیگر اینکه ما این روایت عمر بن اذینه را به شکل های مختلف داریم. در یک موردش دارد که "سئلت ابا عبدالله"، در بقیه دارد "کتبت الی ابی عبدالله". خود بنده عقیده ام این است که ایشان حالا به جهات مختلف، نمی دانیم، شاید هم مثلاً جهات سیاسی

.....
بوده، ایشان شخصاً از امام صادق ملاقات نکرده و سؤال نکرده است. البته نجاشی دارد "کاتب ابا عبدالله". اما من معتقدم کلاً کتابت است. کل روایات عمر بن اذینه از ابی عبدالله به صورت کتابت است. به هر حال احتمالاً یک شخصیت مرموزی باشد چون او آخر عمر هم به یمن رفت و پیدایش نشد. اصولاً عرض کردم یمن جاهایی بود که اصولاً، به اصطلاح روز ما انقلابی‌ها یا غلو سیاسی آنجا می‌رفتند. حالا به هر حال، ایشان احتمالاً یک شخصیت مرموزی داشته باشد. آنچه که ایشان از ابی عبدالله دارد، منحصر در کتابت است.

و لذا، این خوب دقت بفرمایید، یک عبارت دارد "سئلت ابا..."، ممکن است بگوییم این "سئلت ابا..."، این ظهور در این دارد که مشافهه کرده است. عرض کردم چندین نسخه دارد این روایت که "کتبت الی ابی عبدالله". پس سئلت یعنی سئلت کتابه، به قرینه بقیه روایات، سئلت کتابه، نه سئلت مشافهه که با آن مطلب مناقض باشد. این دو تا نکته گفتیم چون جایی گفته نشده است. عرض کنیم این خلاصه مطلبی که راجع به این بود.

یکی از حضار: این یعنی از حجیتش کم می‌شود کتابتاً خودش حجت است

آیت الله مددی: بله، کتابت حجت است.

و عمر بن اذینه جزو اجلای اصحاب است. هم نوشتار از ابی عبدالله دارد و عمده‌ی این نوشتارها از اصحاب ابی عبدالله است، مخصوصاً از زراره و محمد بن مسلم. چون این دو نفر کتاب ندارند با شهرتی که دارند. کتاب، راوی اول هستند اما کاتب اول نیستند، نوشتار اولیه نیستند. نوشتار اولیه عمر بن اذینه است. دقت کردید؟

یکی از حضار: اینکه مرموز بودنش خدشه وارد نمی‌کند به اینکه معلوم نشده است تهش چه شد؟ مرموز بودن ایشان خدشه وارد نمی‌کند

به...

آیت الله مددی: نه، جزو اجلای اصحاب بوده است. این غلو سیاسی منافاتی با اعتقادات سلیم و اینها ندارد. دو تا غلو خیلی خطرناک بود، یکی غلو عقایدی، یکی غلو عملی. غلو اعتقادی اینکه ائمه خدا هستند، از آن حرف‌ها. غلو عملی هم اینکه نماز نخوانند، روزه نگیرند. غلو سیاسی، حرکت اجتماعی است، این مضر نیست. آدم می‌تواند کاملاً متدین باشد اما غلو سیاسی داشته باشد.

یکی از حضار: انقلابی‌گری...

آیت الله مددی: حالا به هر حال، دیگر کلمه اش را نگوییم برایمان در دسر درست نکنند. به هر حال، ممکن است غلو سیاسی باشد اما در کمال تدبیر و کمال ورع و تقوا باشد. مشکلی ندارد.

یکی از حضار: اینکه یمن رفته باشد، تمایلات زیدی نداشته است؟ چون مرکز زیدیه...

آیت الله مددی: زیدیه آن زمان یمن نبودند. زیدیه بعد از ۲۷۰-۲۶۰ به یمن رفتند. اصلاً زیدیه به صورت کلی، اولین ظهور حکومتی شان در ایران است. اشتباه می کنند، یمن نیست. در ایران، ۲۵۰ زیدیه ظهور پیدا کردند. ۲۷۰ هم در یمن است. یعنی زیدیه ی یمن بعد از زیدیه ایران هستند.

یکی از حضار: آن موقع چه بود یمن؟

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: آن موقعی که ایشان پناه برده یا رفته حالا...

آیت الله مددی: یمن در آن خوارج بودند چرا. خوارج بودند. کسانی که علیه حکومت قیام می کردند، خوارج... چون عرض کردیم خوارج همیشه در حاشیه ی کشور اسلامی بودند. چون با حکومت می جنگیدند دیگر. حمل سلاح می کردند. لذا در مرکز همیشه شکست می خوردند. می رفتند عقب، عقب تا آخر. تا می رسیدند به مرز. به آخر کشور اسلامی که می رسیدند، سجستان بودند، شمال آفریقا الان هم شمال آفریقا داریم خب. همین شمال آفریقا، طایفه ی اباضیه یک عده شان شمال آفریقا هستند، یک عده شان هم عمان هستند. علی ای حال، این نکته را در نظر داشته باشید. این مطالبی که ایشان در اینجا فرمودند در واجب معلق و این عقاب نفسی که فرمودند، به نظر ما محصل چندان نی ندارد. دیگر خیلی صحبت نکنیم.

بقی فی المقام تنبیه علی بعض المسائل الفقهية التي توهم انها تبتي علی تصحيح الواجب المتأخر، المعلق او الشرط المتأخر، و الشرط المتأخر معاً. البته ایشان نوشته "بعض المسائل الفقهية". آن چیزی که خیلی در آن اهمیت داده، صوم است، یکی است. صلات را هم به یک مناسبتی ملحق کرده، والا اساساً صوم است. خب خلاصه ی اشکال این است که ما در باب صوم یک تکلیف واحد داریم: امساک از اول زمان طلوع فجر تا غروب خورشید. این تکلیف واحدی است. پس اول طلوع فجر، ایشان باید امساک بکنند، لیکن واجب اساسی همان آن آخر است، آن قبل از غروب است. پس ایشان امساک می کند به شرطی که آن را هم انجام بدهد، این می شود شرط متأخر.

یا واجب آن آنی است که آن قبل از غروب باشد، می شود واجب معلق. بعد مرحوم نائینی راجع به این مطلب مفصل صحبت فرموده اند که صوم تکالیف متعدد نیست، تکلیف واحدی است. نتیجه ی این بحثی که ایشان فرمودند که همینجا اشاره هم می کنند، یک مسئله معروفی است، در عروه هم دارد. اگر کسی می داند که فرداً قطعاً به سفر می رود و قبل از ظهر هم به سفر می رود، آیا مادامی که در شهر خودش هست، از اول روز روزه بگیرد؟ چون قطعاً می داند سفر می رود. می داند جمیع آنات را نمی تواند امساک بکند. تمام این آنات تا غروب شمس نمی تواند امساک بکند. آیا روزه بگیرد یا نه؟ این یک.

دو، اگر روزه را خورد، مثلاً بعد از طلوع فجر، غذا خورد، آیا کفاره دارد یا نه؟ بعضی ها تصور کرده اند که چون می داند که سفر خواهد رفت، پس جمیع آنات را نمی تواند حفظ کند. مرحوم نائینی می خواهند بفرمایند تصور کرده اند این یا واجب معلق است یا شرط متأخر است. ولیکن هر دو وجه را ایشان رد می کنند، هم شرط متأخر بله.

بعد می فرمایند تظهر الثمرة بين الوجهين در صفحه ۲۱۰، وجوب امساک بعض الیوم الی بعض، الی لمن یعلم بفقدان بعض الشروط. آیا وجوب امساک دارد یا نه؟ مفصل مرحوم نائینی وارد این بحث شده اند در اینجا و ما عرض کردیم این مطلبی که مشهور شده بین اصحاب، این هم اصل ندارد متأسفانه. این مسائل اول در فقه درست بشود، بعد بیاییم در اصول بحثش را بکنیم. این هم اصل درستی ندارد. اینکه تکلیف یکی است، روشن نیست. ظاهر آیه ی مبارکه این است که از وقت طلوع فجر صوم شروع می شود، "ثم اتموا الصيام الی اللیل". ظاهر این است که این تکلیف مستقلی است این. نه اینکه صیام یکی است.

و لذا اگر یقین دارد که قبل از ظهر سفر خواهد رفت، الان حکم صوم دارد، وجوب صوم دارد. دقت کردید؟ این تمام آنات، آنا فآنا، حکم... دقت کردید؟ این تمام، دوسه صفحه نائینی رد کردیم. این تمام آنات، آنا فآنا، این وجوب امساک دارد، وجوب صوم دارد و عرض کردیم ظاهر آیه ی مبارکه "اتموا الصيام..."، یعنی مجرد امساک نیست. در روایات گاهی دارد "یصوم باقی الیوم"، "یصوم الیوم". در بعضی دارد "یمسک". امساک غیر از آن است. امساک، مجرد دیگر غذا نخوردن است، این می شود امساک.

صوم عنوان دارد اینکه معروف شده صوم یک عنوان عدمی دارد به امساک است نه، این درست نیست. صوم خودش یک عنوان وجودی است، خودش یک عبادت است. اصلاً خودش یک عنوان دارد. بله، رکن اساسی این عنوان، ترک طعام و غذا و الی آخر با آن شرایطی که گفته شده است. والا صوم خودش یک عنوان دارد و لذا مجرد امساک، امساک بکند در روز، این امساک کافی نیست. در روایات هم دارد، رسول الله فرمودند وقتی که به مناسبت روزی عاشورا، "من کان ممسکاً فلیصم باقی یومه". "ممسکاً". "ممسک" غیر از "صائم" است.

امساک، مجرد طعام نخوردن است. در روایات ما بعضی ها "امساک" دارد. "امساک" مجرد طعام نخوردن است و ترک آن اعمالی که در باب صوم است. اما صوم خودش یک عبادت است، نسک است اصلاً، مثل صلاة است، مثل زکات است که در شرایع سابقه هم بوده است و بلکه در شواهد مختلف داریم صوم انواع مختلف بوده است، مثلاً صوم سکوت، که ساکت باشد. در قرآن هم آمده است خب این. و صوم مثلاً... این اقسام مختلف صوم است. اما امساک نه، یک مسئله‌ی دیگری است. و لذا گاهی می‌گویند شما مثال...

یکی از حضار: این ساکت، صوم سکوت، خودش امساک است.

آیت الله مددی: یک نوع امساک است، یک نوع صوم است. به هر حال نیت صوم می‌کند. مجرد اینکه نشسته و حرف نمی‌زند، به آن نمی‌گویند صوم.

پس بنابراین دقت کنید، می‌گوید اشتباه... "ثم اتموا الصيام"، نه امساک. لذا دائماً نائینی می‌گوید امساک در آن آخر، این منشأش از کجاست اینجا خیال کردند صوم امساک است، امساک در آن آخر بابا صوم است، امساک نیست ثم اتموا الصيام الی اللیل پس کسی که می‌داند قطعاً سفر خواهد رفت باید از اول صبح نیت صوم بکند و روزه بگیرد و اگر غذا خورد باید کفاره بدهد ولو قبل از ظهر سفر رفت، البته به نظرم فتوای احمد بن حنبل است که اگر قبل از ظهر مثلاً سفر رفت دیگر کفاره لازم نیست به نظرم یکی شان دارند این فتوا را دارند نه برای کسی که می‌داند حتی کسی که نمی‌داند خیال سفر نداشت، روزه گرفت تا نزدیک مثلاً نیم ساعت به ظهر البته در اینکه این امساک هم تا کجا برای سفر هست اختلافی است مشهور اصحاب ما بعد از زوال بگیرد تمام کند، قبل از زوال اگر سفر رفت آن اما یک رأی هست که صوم ولو در آخر وقت نیم ساعت به غروب مانده سفر رفت این باطل می‌شود صومش باطل می‌شود روایت هم دارد یک روایت واحدهای هم داریم اما عمل اصحاب به آن نیست، سندش هم به نظرم گیر دارد آن روایت، علی ای حال الی غروب الشمس روایت هم داریم اما عمل به آن نشده است.

پس این مطلبی را که نائینی فرمودند دیگر من نمی‌خوانم اما آقایان مطالعه بکنند به هر حال این مطلبی که ایشان فرمودند این صحت ندارد این کلمه‌ی امساک را ایشان امساک در آن ثانی نه آیه‌ی مبارکه اتموا الصيام است نه امساک، این عبادت را تمامش بکنید. درش امساک نیست.

و در روایات دارد، همان که روز عاشورا که یهود روزه گرفتند، پیغمبر فرمودند چرا؟ گفتند برای اینکه حضرت موسی در این روز پیروز شد. گفت: "نحن احق بموسی، اولی". لذا گفت هر کسی، "من کان ممسکاً فلیصم باقی...". "من کان ممسکاً". ببینید، اولی امساک، بعد صوم است. یعنی کسی که تا حالا غذا نخورده، تا شب دیگر مثلاً نیت صوم بکند.

یا دارد که امیرالمؤمنین گاهی می آمدند در خانه، از حضرت زهرا می پرسیدند غذا داریم؟ می فرمودند نه، نداریم. نیت صوم می کردند. صبح از همان وقت نیت صوم می کردند. غذا که نبود، نیت صوم می کردند. این نیت صوم، امساک نیست. این مطالبی که ایشان فرمودند، در فقه ثابت نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين